بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 14/2/1393

بحث حسین بن خالد را دنبال میکردیم ،یک مقدار بحث را تکمیل کردم سه مورد روایت حسین بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام برخورد کردم که جای دیگه ای نقلش به گونهء دیگه نیست ، و تعبیرش هم قال سئل واین تعبیرات نیست،یکی در همان موردی که در جلسه قبل عرض کردم:کافی جلد7 صفحه262 حدیث 15 است .اما یک مورد دیگه :کافی جلد 2 صفحه 617 حدیث 3 است باتعبیر حسین بن خالد ؛ الف و لام ندارد،**یعقوب بن شعیب عن حسین بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت له فی کم أقرء القرآن** ، این هم دو مورد. مورد سوم روایتی هست که در مورد دعای یوم المباهله است **: روی محمد بن سلیمان دیلمی عن الحسین بن خالد عن ابی عبدالله علیه السلام فی دعاء یوم المباهله** که در مصباح المتهجد جلد2 صفحه 759 و اقبال جلد 1 صفحه 517 وارد شده است ،اما سایر مواردی که حسین بن خالد وارد شده است ، بعضی هاش قال سئل است که آن از بحث خارج است ،عرض کردم که آن نشانگر این نیست که حسین بن خالد مستقیم از امام صادق علیه السلام روایت میکند، اما آنهایی که مستقیم است : یکی علل الشرایع است ،**احمد بن محمد بن عیسی عن ابیه عن الحسین بن خالد قال قلت للابی عبدالله علیه السلام لأیّ شیئٍ صار الحاجّ لایکتب لهم ذنبٌ اربعة اشهر** که در علل الشرایع جلد 2 صفحه 443 حدیث 1 هست ، ولی این روایت در عیون به همین سند وارد شده است ،که آنجا اختلاف نسخه است ،متن قال قلت لابی الحسن علیه السلام هست در حاشیه قلت لابی عبدالله علیه السلام را از بعضی از مخطوطات نقل میکند ، حالا آن را بگذاریم کنار، نقلهای دیگری که از حسین بن خالد شده از غیر این طریق همشان از ابی الحسن علیه السلام هست، محاسن جلد 2 صفحه 335 حدیث 107 ، **الحسین بن خالد قال کتبت لابی الحسن علیه السلام کیف صار الحاجّ**  روایت را آورده ،همچنین در کافی جلد 4 صفحه 255 حدیث 10 ، احمد بن محمد بن ابی نصر عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن علیه السلام ، این تعبیر را دارد.(سئل ها مرسل به آن اصطلاح نیست ، دالّ بر اینکه تحمل مستقیم بوده نیست ، اخبار دارد از معصوم میدهد ، حالا ممکن است شخصی آن را معصوم بداند،بگه همین که سئل گفته مطلب کأنّ مسلّم است ،بحث اینکه آیا این جور موارد اعتبار دارد یا اعتبار ندراد یا در حکم چی هست ؟ یک بحث ، من در همان مقاله ای که دیروز اشاره کردم یکسری بحثهای اصولی در این زمینه هست آنجاهم به آن اشاره کردم ،بحث اصولیِ جدّیی دارد که بهش پرداخته نشده است ،کثرتش هم اشکال ندارد ،اعتماد بر مراسیل چیز است، حالا خود آن سئل ها هم یک مقدار إنقلت هایی دارد که حالا واردش نمیشوم ، یک اختلاف نقلهایی در آن ها هست که از بحث خارج است ، آنها بماند.)در این روایتی که داشتم میخواندم ، یک نکته ای من به ذهنم است ،آن این است که تفسیر عیاشی همین روایت را که نقل میکند جلد 2 صفحه 75 حدیث 11 ،میگوید : **روی اصحابنا قیل لابی عبدالله علیه السلام لم** **صار الحاجّ لایکتب لهم ذنبٌ اربعة اشهر**،من احتمال میدهم مثلاً حسین بن خالد در بعضی از نقلهاش سئل ابی عبدالله ، چون این شبیه نقلهای حسین بن خالد سئل ابا عبدالله است ، به هر حال تفسیر عیاشی این را آورده است شاید یک همچین چیزی ،حسین بن خالد سئل ابی عبدالله ،بوده است و اینها باهم قاطی شده است ، حالا به هر حال عرض کردم این با توجه به اختلاف نقلهایی که هست ،روایت حسین بن خالد از امام صادق علیه السلام قابل اثبات نیست، این یک مورد . یک مورد دیگه هست ، تهذیب جلد7 صفحه 444 رقم1776 که از کافی نقل میکند، محمدبن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن حسین بن خالد قال سئلت ابی عبدالله علیه السلام عن التهنئة بالولد متاع ،که این روایت در کافی که نقل شده است ازش مشخّص میشود که یک سقطی در این سند رخ داده است و یک تحریفی ، در کافی جلد 6 صفحه 33 حدیث 6 علی بن ابراهیم عن ابیه عن حسین بن خالد قال سئلت ابی الحسن الرضا علیه السلام ،به خاطر اشتهار امام صادق علیه السلام گاه گاهی اسم راوی که چیز میشود امام صادق علیه السلام به جای سایر ائمه اسم مبارک حضرت ذکر میشود، خوب این هم که قابل اعتماد نبود ،چیز دیگه ای به آن معنا در این بحث نیست ،فقط یک بحث جزئی عرض کنم آن اینکه یک جایی در کنز الفواعد این حسین بن خالدی هست ،جعفر بن محمد بن مسعود عن ابیه عن حسین بن خالد عن النوفلی ،این حسین بن خالد در این طبقه ، جعفر بن محمد بن مسعود از پدرش ، پدرش عیّاشیِ معروف است ،حسین بن خالد خیلی یک جوری است ،من به نظرم میرسد که این حسین بن خالد که تصحیف حسین بن اشکیب است ، کلمهء اشکیب و خالد میتوانند در نگارش شبیه هم نوشته بشوند ،که حسین بن اشکیب واسطهء بین محمد بن مسعود ،عیاشی و نوفلی در یک موردی هست که در جمال الاسبوع صفحه 420 ، اشکیب و خالد اینها نحوهء نگارششان میتواند شبیه هم باشد ، حال آن را میگم که چه جوری شبیه هم هستند ،و حسین بن اشکیب جزء مشایخ عیاشی هست ، خیلی از او روایت دارد ،که علاوه بر اینکه واسطهء بین این دوتا در جمال الاسبوع صفحه420 است ، من حالا یادداشت کردم روایتهای عیاشی از حسین بن اشکیب 15 جای دیگه هم روایت دارد ،این به هر حال به بحث ما مربوط نیست، یک نکته ای هم سریع بگم ، از این حسین بن خالد ها در کتب عامه هستند ،یک حسین بن خالد أب الجنید زریر که در کتب عامه چیز دارد؛ در همین طبقه است دقیقاً ولی ربطی سندهاش به ما نحن فیه ندارد،یک حسین بن خالد مدائنی هست که در تاریخ طبری یک جایی اسم برده که جزء جنگجوهای و است وبه این بحث ها ارتباط ندراد، در تاریخ یعقوبی جلد 2 صفحه 498 هم از یک حسین بن خالدی اسم برده که عامل جند فارس بوده است ، که اینها ربطی به حسین بن خالد مانحن فیه ندارد، حسین بن خالد در اسناد ما بدون تردید همان حسین بن خالد صیرفی است ،و ما دو نفراری به اسم حسین بن خالد اصلاً نداریم و این بحثها همه فرضی بود که اگر تازه دو نفر هم داشته باشیم مراد حسین بن ابی العلاء نیست ،فقط یک نکته ای در حسین بن ابی العلاء روش تاکید کنم این است که باتوجه به این نکته ای که در جلسهء قبل بیشتر روش صحبت کردیم ،ببینید ما بیشتر در تمییز مشترکات بحث را روی خود آن عنوان مشترک باید بگذاریم که آیا قرینه ای نشان میدهد که این عنوان مشترک درجایی مراد کی هست ،مجرد اشتهار منهای اشتهار مربوط به عنوان مشترک کار درستی نیست، اگر میخواهیم بحث را دنبال کنیم باید ببینیم آیا این عنوان مشترک به شخص خاصی انصراف دارد یا ندارد، حالا خود حسین بن صیرفی آیا توثیق دارد یا ندارد،اصلاً ترجمه حال در کتبی مثل رجال نجاشی وفهرست شیخ که معمولاً شرح حال دارند ، ندراد ، در رجال شیخ طوسی فقط عنوان شده که معمولاً آنها هم توثیق و تضعیف ندارد ولی روایت ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر از حسین بن خالد بنابر مبنای روایت ابن ای عمیر و ابن ابی نصر دلیل بر وثاقتش هست ، ابن ابی نصر از حسین بن خالد فراوان است ولی ابن ابی عمیر را من یک جا دیدم البته تفحص نکردم ،احتمال دارد جاههای دیگه هم باشد ، کافی جلد 7 صفحه 29 حدیث 2 یک روایتی هست که در بعضی جاهای دیگه هم این روایت وارد شده است ،فقیه هم هست،روایت ابن ابی عمیر از حسین بن خالد صیرفی، خوب از این جهت این را میشود توثیق کرد ، البته مرحوم آقای خویی یک نکته ای را در ذیل شرح حال حسین بن خالد صیرفی اشاره میکنند، میگن که امر امام را مخالفت کرده است و این مخالفت امر امام با وثاقتش جور در نمیاد ،یک نقل صحیحی دارد از صفوان بن یحیی که حسین بن خالد صیرفی وارد شد خدمت امام رضا علیه السلام میگه من میخواهم بروم اعوض ،یک محله ای است نزدیک مدینه، حضرت فرمودند که **حیث ما ضفرت بالعافیه فالزمه** اگه اشتباه نکنم ،میگه این گفته امام علیه السلام اورا مانع نکرد ، رفت و دزدها مالش را گرفتند و دست از پا کوتاه تر برگشت،جزء معجزات امام رضا علیه السلام این مطلب نقل شده است ،ولی به نظر میرسد این دلیل بر ضعف شخص نیست ،حالا گاهی اوقات تعبیر میکنند این امرها شاید امر ارشادی بوده است و از این صحبتها، من حالا نمیخواهم وارد امر ارشادی و غیر ارشادی بشوم ،این جوری تعبیر میکنم معلوم نیست حسین بن خالد امر امام علیه السلام را امر الزامی میدیده است ،ظهور امر در الزام یک امر مسلم نیست که همه باید درک کرده باشند ،احتمال دارد یک امر استحبابی دیده است ، میگه **حیث ما ضفرت بالعافیه فالزمه** امر میکند که ،من فکر میکنم این تعبیری که امام علیه السلام فرموردند ،این تعبیر اصلاً به یک معنا ممکن است این باشد که ،میخواهد بگه اینجا ترجیح دارد ،خیلی روشن نیست که امام، اصلا فرض کنید که این را ما عقیدمان این است که این دلیل بر این است که باید شما اینجا باشید ولی او احتمال دارد این معنا را نفهمیده است ،او فهمیده که آن ترجیح دارد که آنجا باشد ،نه امام علیه السلام همین جوری که نفرموده که ،من فکر میکنم عبارت حضرت حالت ضرب المثلی دارد ،میگه بابا سری که درد نمیکند دستمال نمیبندند،فلم یقنعه ذلک یعنی کأنّ او را قانع نکرد،قانع نکرد به این معنا که چه بسا از حرف امام علیه السلام ایجاب نفهمیده است ،حسین بن خالد از کسانی هست که روایت در فضایل اهلبیت زیاد دارد و خیلی روایتهای محکمی دارد، ولی آن را ازش ایجاب جه بسا نفهمیده باشد آن هم شاید فلم یقنعه هم که صفوان هم میگه،یعنی از حرف امام علیه السلام لزوم اقامه در آنجا را نفهمید، رفت و بیچاره شد و این حرفها براش پیش آمد، این است که خیلی مسلم نیست که او ایجاب فهمیده باشد با وجود ایجاب فهمیدن مخالفت کرده باشد ،حالا صرف نظر از اینکه حالا امر امام علیه السلام در قضایای شخصیه لازم الرعایه هست یا نه ،ممکن است شخص بگه که به مقامات علیه السلام واقف نبوده،امر امام علیه السلام را فقط در احکام شرعیه نه در موضوعات خارجیه مثلاً لازم الرعایه ، حالا آن خیلی چیز نیست، به هر حال هم صغرویاً هم کبرویاً معلوم نیست که این را حکم شرعیِ لازم المراعات میدانسته است ،حالا اجمال قضیه این است،من فکر میکنم آن منطقه یک منطقه ای بوده، همچنان که در ذیلش هم استفاده میشود ، که دزدهای سر گردنه و اینها بودن ، این میگه من میخواهم به آن طرف برم، اینکه حضرت صریحاً به او نهی نکرده از این نهی ، حضرت یک کبرای کلی گفته است ،از این کأنّ برداشته کرده که این امر حرام نیست ، گفته **حیث ما ضفرت بالعافیه فالزمه** من ترجمهء فارسیش را این میکنم سری که درد نمیکند دستمال نمیبندند،بیخود چرا خودت را به چیز می اندازی، این همین جملهء چرا بی خود خودت را به زحمت می اندازی ،این معناش یک امر وجوبی نیست میتواند امر استحبابی باشد که میگه حالا لازم المراعات نیست که من مراعات کنم ،فرض این است که به عافیت نه هر جایی که امیدداری عافیت باشد ،هر جاهم باشد ، نه اعوض یک مکان و منزلگاهی است، )به هر حال ماحصل عرض من این است که از این عبارت استفاده نمیشود که او امر الزامی از امام علیه السلام را فهمیده بوده و مخالفت کرده است ،احتمال وجود دارد که آن امر را الزامی ندیده است ، یا استحبابی فهمیده ، یا کبرویّاً امر امام علیه السلام را در موضوعات لازم الرعایت نمیدانسته است ، مفترض الطاعه در امور شرعیه ، میگه حالا در امور جزئیه کسی احیانا چیز کرده باشند ؛کأنّ شاید ممکن است نصیحت لازم الرعایه ای نباشد، (نه میخواهند بگویند که فاسق است ،گاهی اوقات یک تقریب است درمورد کثرت ،اجلا آن این است که حسن ظاهر دلیل بر عدالت شخص است ،عدالتش را ضمیمه بکنیم با اصالة عدم الخطاء در روات ، البته آن بحثی که آنجا در مورد قاعدهء مشاهیر و اینها توضیحش را دادم ،یک چیزی شبیه آن را اگر کسی بخواهد استدلال کند ،این میتواند نقض آن باشد ،خوب این محصّل بحث حسین بن خالد صیرفی هست که دیگه بحث خیلی خاصی در موردش وجود ندارد.آن حسین بن خالد عن الصادق علیه السلام که عرض میکردم ، یک تغییراتی اینجا وجود دارد حالا من عرض بکنم ، نمیدانم مطلب چرا این شکلی است ،حسین بن خالد عن الصادق علیه السلام ، قال سئل این کافی جلد6 صفحه 186 روایت 6 و جلد 7 صفحه 237 روایت 21 که هردو یک روایت ،این را در فقیه به جای عن الصادق ، عن الرضا علیه السلام است ،أنّه سئل ،همچنین یک روایت دیگه هست که کافی جلد 7 صفحه 293 روایت 14 ،آن را هم در فقیه دارد :**روی الحسین بن خالد عن ابی الحسن الاول علیه السلام أنّه سئل عن رجلٍ**، غیر از روایت ما نحن فیه که سئل است ،آن دوجا هم اختلاف نقل داریم ،عن الرضا علیه السلام است ،آن یک عن ابی الحسن الاول علیه السلام هست ، حالا نمیدانم کدام یک از این نقل ها صحیح است ، فقط همین روایت مورد بحث ما هست که سئل دارد که آن هم عرض کردم از نقلهای دیگر مطلب استفاده میشود ،نقل مستقیم نیست ، در بعضی از نقلهاش ابی عبدالله علیه السلام است ، که خوب روشن است که نقل نقل مستقیم نیست، یک روایتی از امام صادق علیه السلام برای حسین بن خالد نقل شده بوده ، این روایت را عرضه میکند به امام رضا علیه السلام و امام رضا توضیح مورد روایت، حسین بن خالد در روایاتش را اگه بینید ،مکرر روایت از پیغمبر و اینها را عرضه کرده بر امام رضا که این روایت درست است، غلط است ، یکی از چیزهاش این شکلی هست که اینجور روایتها را عرضه میکرده است،آن روایت مانحن فیه هم از این باب است ،علی ایّ تقدیر حسین بن خالد روایتش از امام صادق همان سه تا روایتی بود ،،نطورکه من در این یادداشتهام یادداشت کردم من همان سه روایت را دیدم ،بقیهء روایتهاش علاوه بر اینکه با تعبیر قال سئل است اختلاف نقل هم در موردش وجود دارد،حالا نمیدانم این اختلاف نقل منشأش چی هست ،اگر این اختلاف نقل باشد شاید نقل فقیه اینجا ترجیح داشته باشد ،به همان نکته ای که قبلاً عرض کردم ،به دلیل اینکه امام صادق علیه السلام مشهور بوده در میان راویان گاهی اوقات نام های سایر امامان علیه السلام را به اشتباه به امام صادق تبدیل شده است ،کأنّ آخرین نفر سند را انتظار دارد امام صادق واقع بشود ،ابی الحسن ممکن ابو الحسن بوده ،ابو الحسن امام صادق علیه السلام اشتباهاً و ناخوداگاه به او تبدیل شده و امثال اینها،(نه آن دوتا مردی که هست یکیش عن الرضا است ،یکیش عن ابی الحسن الاول است ،بله اگر این تعبیرات این شکلی نبود درمورد امام رضاش را من توجیح به ذهنم رسیده بود که ممکن است عن ابی عبدالله علیه السلام بوده ،اشتهار روایت حسین بن خالد از امام رضا علیه السلام باعث شده که به عن الرضا علیه السلام تبدیل بشود ،ولی آن ابی الحسن الاولش را هیچ ،با این تعبیر خاص ابی الحسن الول یک تعبیر ویژه ای است که خیلی مشکل است که ما ببینیم چرا اینجوری تعبیر وارد شده است ،دیگه بحث خاصی در مورد حسین بن خالد نیست و به نظر میرسد عمدهء بحث همان است که روایت ابن اب عمیر و بزنطی عمدهء مطلب است ،یکسری چیزها هم میتوانیم ضمیمه کنیم،ورودش در کتاب های مفتی به را ممکن است باشد ،البته باید مراجعه کرد که آیا روایتهاش متفرّد هست متفرّد نیست ، من دیگه آن بحثهاش را دنبال نکردم ،چون ورود در روایتهای مفتی به شرطش این است که اثبات بشود به خود این روایت به تنهایی فتوا میدهند نه به عنوان مؤیّد سایر نقلیّات ، و این خیلی برای من ثابت نشد ، یعنی دقت نکردم ،یکی هم بحث اکثار روایت اجلّآ هم روی هم رفته مجموعاً هم افراد روایتهاش کم نیست حسین بن خالد ،که عمده اش همان بحث روایت ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر هست ،صفوان را به نظرم نبود ،فقط همان یک روایتی هست که ازش نقل نمیکند،میگه حسین بن خالد وارد شد ،آن داستان را نقل میکند، والّا که جایی دیگه یادم نمیاد که ؛(یک موردی در کافی هست ضمیر دارد ،عنه عن الحسین بن خالد ،این مورد ،مورد بحث است که مرجع ضمیرش چی هست، ما در توضیح الاسناد ذیل این مورد توضیحی دادیم ، استظهار کردیم که به صفوان برمیگردد ،این هم من آنجا دنبال کردم ، چون همین روایت دوتا ضمیر پشت سر هم هست ،روایت دومیش را در فقیه از صفوان بن یحیی نقل کرده اسن به قرینهء آن خواستیم بگیم که آن هم هست،روایت صفوان هم باید ضمیمه بشود بنابر آن استظهاری که از مرجع ضمیر استظهار شده است،خوب این بحث تمام است . فقط بحث ما عمدتاً این هست که از جهت سندی این روایت روایت معتبری است ،ولی آیا این روایت از جهت سندی معتبر شد ،اوّلاً چه جوری میخواهیم ازاین روایت نتیجه گیری کنیم در بحث ما ، این یک ، دوم :آیا این روایت معارض دارد یا معارض ندارد، یک روایت دیگه ای در مانحن فیه هست ،ممکن است معارض این روایت باشد ویکسری بحثهای دیگه ای که من کتاب را نیاوردم ،باشه ان شاء الله بعداً این بحثها را دنبال میکنیم .(روایت ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی را اعتبار مشایخ اینها را ما قبول داریم ،پس بنابراین چیز وثاقتش را ثابت میدانیم و در نتیجه این روایت از جهت سند صحیحه است،) اما ادامهء بحث ما این است که از این روایت استفاده میشد که شخصی که از دنیا رفته است اگر سرش را ببرند و صدمه ای به آن وارد بشود ، این مالی که بعد از مرگ به او میرسد ،این مال به ورثه نمیرسد بلکه باید در راه امور برّ میّت صرف بشود ،خوب پس بنابراین آن کبرای کلی که ما آنجا داشتیم که میگفتیم که ،بحث از اینجا رسید به اینجا که گفتیم :**کلّ مالٍ یجری علیه قواعد باب الارث** پس بنابراین چون این مال در آن قواعد باب ارث اجرا نمیشود،با این فرض، بنابراین این را ما شاهد قرار بدهیم بر اینکه ارث اولو الارحام از کجا به اینجا رسیدیم ، بحث این بود آیا ارث اولوالارحام اول آن وسائط مالک میشوند ،از آن وسائط میرسد به اینها ،ما گفتیم که تقریباتی هست که بگیم آنها مالک نمیشوند ، یک تقریب این بود که اگر مسلم باشد که احکام ارث در مورد آن وسائط جاری نمیشود ،به این نحو این مال تقسیم نمیشود که اول صرف تجهیز میّت بشود ،بعد صرف دیون میّت بشود ،بعد صرف وصیّت بشود، بعد صرف ارث بشود ، اگر این مسلّم باشد که به این نحو نیست ،با مسلم بودنش استدلال کنیم با آن عکس نقیض ،استدلال کنیم که پس بنابراین این مالش نیست ،تقریب این بود دیگه که این مالش نیست، خوب ما دوتا اشکال میکردیم، یکی اشکال کبروی که ما استدلال به عکس نقیض و اینها را قبول نداریم در دوران امر بین تخصیص و تخصص قبول نداریم که میشود با اصالة العموم اثبات تخصص کرد، یک بحث دیگه اینکه اصلاً کبرای قضیه ثابت نیست ، **کلّ مالٍ یجری علیه قواعد باب الارث** یک همچین چیزی نداریم ،وکل مالٍ اوّلاً این دلیل ندارد و ثانیاً دلیل بر خلاف داریم ،دلیل بر خلاف این روایت حسین بن خالد را ذکر کردیم که دلیل بر خلاف این هست که مالی که بعد از حیات است ،این قواعد باب ارث برش اجراء نمیشود،خوب حالا اینها همه در صورتی بود که ما مفروض بگیریم که شخص قواعد باب ارث در موردش پیاده نمیشود ،ولی اگراین مفروض نباشد ،شما بگید که نه ،آیا از این روایت میشود استفاده کرد که قواعد باب ارث پیاده نمیشود ، ولی این مال ،برای میّت است ،وقتی برای میّت شد ،وصیّتش را باید اجراء کرد ،چون اراده میت به وصیت تعلق گرفته است، دینش را باید ادا کرد ، چون به هر حال کسی که مثلاً مال آن میّت است باید دینش را از او ادا بکنیم و امثال اینها، بحث سر این است که آیا با فرض اینکه ما دلیل نداریم که قواعد باب ارث ، این مال را باید چکار کرد ،آیا میتوانیم از خود همین روایت شاهد بگیریم بر اینکه این مال که به آن واسطه میرسد ،برای واسطه است ، با ادلهء دیگری که مثلاً ثابت کردیم که برای واسطه است ، میگیم این مالی که بعد از موت به واسطه میرسد ،این باید در دیون میّت صرف بشود و امثال اینها، خوب این تقریبی هست که باید مورد بحث قرار بدهیم ؛این یک معارضی دارد ،یعنی این مضمونی که ، این روایت میگه این برای اینها است ،ولی یک روایت دیگه میگه این برای خداست ،این دوتا روایت اسحاق بن عمار ، ابی جمیله است ،چی است ، یک روایت دیگه در آن باب که بود یک روایت معارض دارد ، حالا نحوهء جمع بین اینها را بعداً در موردش صحبت میکنیم که اختیار حاکم شرع است ، این دوتا روایت را چطوری باهم جمع کنیم و امثال اینها این چیزی است که در موردش بعداً صحبت میکنیم ، آیا اینها جمع عرفی دارند ندارند ؟.